روزنامه شرق
www.sharghdaily.com aparat:tasvirshargh Telegram:SharghDaily youtube:sharghdaily twitter:sharghdaily instagram:sharghdaily

نگاه

مروری بر کتاب «سقوط اقتصادی ۲۰۰۸: چگونه یک دهه درگیری با بحران‌های مالی جهان را تغییر داد»

اهمیت فاعلیت سیاسی در حل بحران اقتصادی

جوادلکزیان

بحران اقتصادی ۲۰۰۸ که با حباب مسکن آغاز شد، بازه‌ی از بانک‌های منفرد به سراغ کل بازار مالی رفت و دولت‌های درگیر به‌ویژه آمریکا را به تکاپویی هم‌جانبه برای پاسخ واداشت. آنچه آدام توز، استاد تاریخ اروپا در دانشگاه کلمبیا (نیویورک) و مدیر بخش مطالعات اروپایی این دانشگاه، در کتاب «سقوط اقتصادی ۲۰۰۸: چگونه یک دهه درگیری با بحران‌های مالی جهان را تغییر داد» عهده‌مندانه تصویر می‌کند، پاسخ سیاسی دولت‌ها به این بحران اقتصادی و فروپاشی نظام مالی است. در این کتاب بحران مالی ۲۰۰۸ و پیامدهای آن، از جمله بحران بدهی دولتی کشورهایی مانند یونان و پرتغال، برکزیت و علل انتخاب ترامپ به ریاست‌جمهوری آمریکا و رویکرد او به چالش‌های جهانی‌شدن اقتصاد و رقابت‌های ژئوپلیتیکی با چین و روسیه، به تفصیل مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. به نظر آدام توز سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۸ به‌روشنی بدترین بحران مالی در تاریخ جهان، ازجمله رکود بزرگ، بود. او نشان می‌دهد که چگونه نیروی ویرانگر بحران مالی ۲۰۰۸ با بسیج امکانات دولتی بی‌سابقه در تاریخ سرمایه‌داری پاسخ داده شد. درحالی‌که هرگز سابقه نداشت در زمانی به جز جوامع جنگ، دولت‌ها دست به مداخله‌ای با چنین ابعاد و با چنین سرعتی بزنند، آدام توز تصریح می‌کند که این مداخله ضربه‌ای کوبنده بر اعتقاد خیلی‌ها به «اعتدال بزرگ» و واژگونی شوک‌آوری برای ایدئولوژی حاکم دفاع از بازار آزاد بود. تجهیز تریلیون‌ها دلار به حساب مالیات‌دهندگان برای نجات بانک‌ها از نتایج حماقت و حرص‌ورزی خود آنان، ناقض اصول پایه‌ای انصاف و حکمرانی خوب بود. اما با توجه به ریسک شیوع بیماری، دولت‌ها چگونه می‌توانستند دست به اقدام نزنند؟ اما آنها با این کار خود دیگر چگونه می‌توانستند به تبلیغ این فکر بپردازند که بازارها کارآمد و خودتنظیم‌گر هستند، و بهترین کار این است که گذاشت به ابزارهای خودشان متوسل شود؟ این چالشی عمیق در برابر پنداشتی اساسی بود که از دهه ۱۹۷۰ راهنمای عمل حکمرانی اقتصادی شده بود. از نگاه آدام توز این پاسخ به بحران نمایانگر این است که رژیم نئولیبرالیسم مبتنی بر خویشتن‌داری و انضباط یک تیشه‌ی دارد و معلوم شد هنگام بروز بحران مالی عمده‌ای که منافع «سیستمی» را تهدید کند، ما نه در عصر دولت محدود، بلکه در عصر دولت بسزرگ، یا قدرت اجرایی عظیم و مداخله‌گری شبه عملیات نظامی با بزشکی اورژانس، زندگی می‌کنیم. به نا با مخاطر حکمرانی تابع قانون، بنیادهای نظام پولی نیوی به نحو تقلیل‌ناپذیری سیاسی هستند. بدون‌تردید همه کالاها دارای بار سیاسی هستند. اما پول و اعتبار و ساختار مالی انباشته روی آنها از طریق قدرت سیاسی، رسوم اجتماعی و قانون به طریقی ایجاد می‌شوند که با تولید کفش ورزشی، تلفن هوشمند و بشکه‌های نفت فرق می‌کند. در راس هرم پولی نوین، پول بدون پشتوانه قرار دارد. این پول که از طریق دولت‌ها به وجود آمده و مجاز شناخته می‌شود، «بشتوانه»ی به جز اعتبار خود به‌عنوان وسیله پرداخت ندارد. به باور آدام توز، از ۲۰۰۷ ابعاد بحران مالی بر این رابطه میان سیاست‌ورزی دموکراتیک و الزامات حکمرانی به شیوه سرمایه‌داری فشار شدیدی وارد کرده است. این فشار، بیش از هر چیز خود را نه در قالب مشارکت مردمی یا کنترل نهایی سیاست‌گذاری از طرف رهبران منتخب، بلکه در بحران احزاب سیاسی نشان داده که از نظر تاریخی نقش مبانجی بین این دو را بازی کرده‌اند. این فشار، برنامه‌های احزاب، اسحراح آنها و توان‌شان در جلب حمایت را به آزمون گذاشته و ثابت شده که هیچ‌کدام آنها توان‌شان در مدیریت بحران مالی ندارند. اگرچه صحت اسکار بعد از ۱۹۸۹ (فریوانس دیلی شوق) چنین حیی از تاریخ موقتا به حال تعلیق درآمده بود، ولی اینک به طور ناگهان و با هیجان بازگشته است. چنین لحظاتی تشکل‌دهنده نقاط عطف در حافظه و یادآوری رویدادها هستند. اتما محرک عصر جدید: بعد از ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸، اتحادیات از وقوع سرخ‌ترین رنگ‌ها در میدان واشنگتن بودند و مارتین لوترکینگ نفر دهم یا یازدهم صحبت کرد. آن مراسم او آن سال، صدمین سالگرد اعلامیه آزادی بردگان بود و از ۱۷- ۱۸ دقیقه سخنان مارتین لوترکینگ تقریباً ۱۳ دقیقه به مسئله آزادی سیاهان و اعلامیه آزادی مربوط می‌شد. سخنرانی در چند قدمی مجسمه لینکلن صورت می‌گرفت. اشارانی که اول سخنرانی می‌کند، اشارات لینکلن در سخنرانی معروفش است که می‌گوید صد سال پیش که اعلامیه آزادی صادر شد، اعلامیه آزادی به‌عنوان یک حکم اجرایی، حتی با روی کار آمدن کندی، اولین درخواست مارتین لوترکینگ این بود که اعلامیه دوم آزادی را در قالب حکم اجرایی صادر کند. بنابراین مارتین لوترکینگ از رؤیایی صحبت می‌کند که صد سال قبل از آن محقق شده بود و می‌گوید قرار بود سیاهان آزاد شوند ولی آزاد نشدند و هنوز درگیر تبعیض و فقر هستند. چه بلایی سر این رؤیا آمد؟ جالب است که رؤیای آمریکایی هم در ابتدای خودش به آزادی، فردیت و توان شکوفایی افراد اشاره داشت و به مرور زمان به کابوسی تبدیل شد که امروز به‌عنوان پیشرفت قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه راندن‌دن احزاب به میانه‌رو شد. اینجا، بحران مالی ۲۰۰۸ زمان برکترین آنها بود: صدسالگی ۱۹۱۴. با داوری و کفت‌وگوی درباره آغاز جنگ اول جهانی با ایفا غایت عمیقی در سراسر جهان روبه‌رو شد. تاریخ‌دانان از نخستین زخم قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه راندن‌دن احزاب به میانه‌رو شد. اینجا، بحران مالی ۲۰۰۸ زمان برکترین آنها بود: صدسالگی ۱۹۱۴. با داوری و کفت‌وگوی درباره آغاز جنگ اول جهانی با ایفا غایت عمیقی در سراسر جهان روبه‌رو شد. تاریخ‌دانان از نخستین زخم قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه

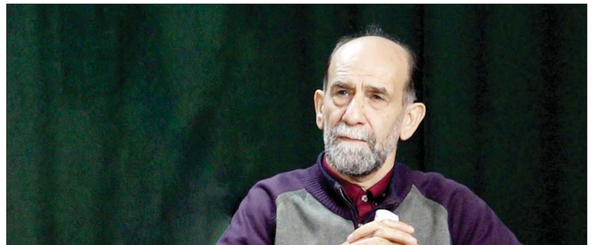

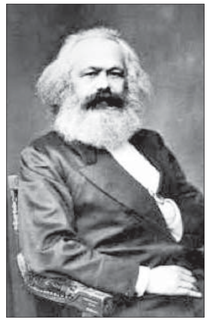

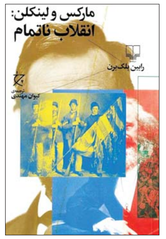

یک کتاب، یک نویسنده: گفت‌وگوی احمد غلامی با کیوان مهتدی درباره کتاب «مارکس و لینکلن: انقلاب ناتمام»

رؤیاهایت را از دست نده

جنگ داخلی آمریکا نه‌تنها در این کشور، بلکه در عرصه بین‌الملل محل تلاقی گرایش‌های مختلف سیاسی و اقتصادی بود که از تضادهای مختلف حکایت داشت. کتاب «مارکس و لینکلن: انقلاب ناتمام» نوشته رابین بلکبرن با ترجمه کیوان مهتدی، تلاشی برای بازآفرینی صحنه جنگ داخلی آمریکا است که به‌نوعی نقشه‌برداری از نیروهای مؤثر در صحنه سیاسی آن دوران نیز می‌پردازد. چنان‌که در مقدمه کتاب هم آمده است، این کتاب نه گردآوری نوشته‌های مارکس درباره جنگ است و نه تحلیل و تفسیر مارکسیستی از این رخداد مهم در قرن نوزدهم، بلکه قرائتی نو از جنگ داخلی آمریکا در حکم یکی از کردگاه‌های تاریخی سرنوشت‌ساز در تکوین منظومه مفهومی و استراتژی‌های سیاسی مارکسیسم است. بلکبرن برای ترسیم میدان نیروهای موجود در لحظه تاریخی جنگ داخلی، به معرفی این نیروها به‌ویژه دو چهره مهم لینکلن و مارکس می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه دو انسان با جهان‌بینی‌های متضاد بر سر موضوعی با اهمیت تاریخی همفکر شدند و جهان‌های‌شان در لحظه‌ای هرچند کذرا با یکدیگر مماس شد. بلکبرن با تکیه بر مفهوم «انقلاب ناتمام» به تأسی از اریک فونر که جنگ داخلی و دوران بازسازی را «انقلاب ناتمام آمریکا» خواند، فرصت‌ها و مسائلی را پیگیری می‌کند که در برابر مارکس و حامیان بین‌الملل در ایالات متحده قرار داشت و درعین‌حال، نشان می‌دهد که جنگ داخلی و پیامدهای آن، چه تأثیر قاطع و عمیقی بر این خطه از جهان بر جای گذاشته است. به مناسبت انتشار «مارکس و لینکلن: انقلاب ناتمام» با کیوان مهتدی، مترجم کتاب درباره این کتاب و رهیافت‌های آن به گفت‌وگو نشسته‌ایم. مهتدی بحث را از رؤیایی آغاز می‌کند که مارتین لوترکینگ در سخنرانی معروف خود از آن سخن گفت؛ رؤیایی که بیان آن یک دوران تاریخی را ساخت.

جرا جنگ داخلی آمریکا این‌قدر مهم است و بین آمریکایان و مبارزان آزادی‌خواه فراموش نمی‌شود؟

برای شروع و مواجهه با جنگ داخلی آمریکا، اگر اجازه دهید از مارتین لوترکینگ شروع کنیم؛ چهره مورد وثوق در جنبش سیاهان آمریکا و جنبش مدنی در آمریکا و سرتاسر دنیا در طول تاریخ. چنان‌که حتی افرادی که با رویه‌های او مخالف هستند، احترام ویژه‌ای برای مارتین لوترکینگ قائل‌اند. که بخشی از آن به خاطر ترور شدنش است و بخش عمده‌اش به خاطر نقشی است که در فرهنگ سیاهان و جنبش‌های مدنی ایفا کرد. شاید مهم‌ترین تجلی آن، سخنرانی معروف «من رؤیایی دارم» است. هر تکه از آن سخنرانی، اسم یک مقاله یا کتاب شده و برای همه آشنا است. اما بد نیست با خودمان فکر کنیم برای یک چهره سیاسی و اجتماعی تاثیرگذار رؤیا داشتن به همین سادگی نیست و به زیرساخت و بنیان‌هایی نیاز دارد. بیان این رؤیا برای مارتین لوترکینگ در یک روند تاریخی و از لحظه مشخص بود. به قول لنگستون هیوز: «رؤیاهایت را از دست نده»، یعنی وای به حال مردمی که نتوانند رؤیا بسازند. رؤیای مارتین لوترکینگ بسیار زیاد به جنگ داخلی آمریکا و اعلامیه آزادی بردگان نسبت دارد. اما نکته‌ایی که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد سخنرانی او است که ۲۵۰ هزار نفر در میدان واشنگتن بودند و مارتین لوترکینگ نفر دهم یا یازدهم صحبت کرد. آن مراسم او آن سال، صدمین سالگرد اعلامیه آزادی بردگان بود و از ۱۷- ۱۸ دقیقه سخنان مارتین لوترکینگ تقریباً ۱۳ دقیقه به مسئله آزادی سیاهان و اعلامیه آزادی مربوط می‌شد. سخنرانی در چند قدمی مجسمه لینکلن صورت می‌گرفت. اشارانی که اول سخنرانی می‌کند، اشارات لینکلن در سخنرانی معروفش است که می‌گوید صد سال پیش که اعلامیه آزادی صادر شد، اعلامیه آزادی به‌عنوان یک حکم اجرایی، حتی با روی کار آمدن کندی، اولین درخواست مارتین لوترکینگ این بود که اعلامیه دوم آزادی را در قالب حکم اجرایی صادر کند. بنابراین مارتین لوترکینگ از رؤیایی صحبت می‌کند که صد سال قبل از آن محقق شده بود و می‌گوید قرار بود سیاهان آزاد شوند ولی آزاد نشدند و هنوز درگیر تبعیض و فقر هستند. چه بلایی سر این رؤیا آمد؟ جالب است که رؤیای آمریکایی هم در ابتدای خودش به آزادی، فردیت و توان شکوفایی افراد اشاره داشت و به مرور زمان به کابوسی تبدیل شد که امروز به‌عنوان پیشرفت قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه راندن‌دن احزاب به میانه‌رو شد. اینجا، بحران مالی ۲۰۰۸ زمان برکترین آنها بود: صدسالگی ۱۹۱۴. با داوری و کفت‌وگوی درباره آغاز جنگ اول جهانی با ایفا غایت عمیقی در سراسر جهان روبه‌رو شد. تاریخ‌دانان از نخستین زخم قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه

دو بالا می‌گیرد. خیلی وارد جزئیات نمی‌شوم که چه اتفاقاتی بین این‌ها می‌افتد. ولی از دل این تنش‌ها است که لینکلن در آمریکا به‌عنوان یک نیروی میانه‌رو ولی مترقی ظهور می‌کند؛ نیرویی که شخصاً مخالف بردگی است و بردگی را غیرانسانی می‌داند اما مقید به قانون اساسی است. قانون اساسی هم می‌گوید وظیفه دولت فدرال محافظت از اموال تمام شهروندان است، و بردگان اموال جنوبی‌ها هستند. بنابراین اگر نگاه کنید در سخنرانی اول لینکلن و تمام سخنرانی‌های دیگر، خیلی با ظرافت و حساسیت فقط اشاره می‌کند که به نظر من بردگی درست نیست. تمام صحبتش این است که ما با شما جنوبی‌ها کاری نداریم و دنبال دیگری نیستیم. اگر من محافظت از اموال شما و حفظ قانون اساسی است. تمام تاکیدش این است. اما جطور آدم‌ها در طول تاریخ تغییر می‌کنند؟ در ۱۸۶۱ در ۱۸۶۱ تحلیف اول فقط به جنوب باخ می‌دهد. تحلیف دوم ۱۸۶۵ است. ببینید لحن لینکلن چطور عوض شده و انسان جطور تغییر می‌کند. «با شور و حرارت دعا می‌کنیم به این غضب الهی جنگ سریع‌تر از دوش ما برداشته شود. با این حال اگر عزم خداوند بر ادامه این جنگ باشد، تا زمانی که تمام ثروت دویست و پنجاه ساله‌ای که از بیگاری بی‌پاداش بردگان خلق شده، نیست و نابود شود، تا زمانی که هر قطره خونی که با تازیانه‌های ما ریخته شده با شمشیر آخته جبران شود. همچون سه‌هزار سال گذشته، مشیت الهی را می‌پذیریم و می‌گوییم قضاوت خداوند متعال همواره حقیقی و برحق است». این یک لینکلن دیگر است.

دروافع لینکلن بخش اول محافظه‌کار است، اگرچه جنوبی‌ها هم باورش نمی‌کنند و نگرانند که ادامه پیدا کند و لینکلن به همین جا برسد. یعنی نگرانی جنوبی‌ها خیلی دور از ذهن نبوده و نمود واقعی پیدا می‌کند. خود مارکس هم در این مسیر تغییر می‌کند.

بله. در واقع ما یک مسیر دوگانه را در هر دو طرف داشتیم. یک تحول فرد را در لینکلن مثال زدم، در مارکس هم خواهم گفت. دومی از مسائلی است که امروز برای ما مهم است. اینکه به‌خوبی نقش فرد و عاملیت افراد را در روندهای تاریخی می‌بینید. درست است که لینکلن محافظه‌کار بود و در چارچوب قانون اساسی جلو خودش را تعریف می‌کرد، ولی بای همان قانون اساسی‌اش سفت ایستاد. می‌دانید که جمهوری‌خواهان ابتدا از نیروهای بیشرو بودند و لینکلن، اولین رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه است و دموکرات‌ها نیروهای فاسد و طرفدار البکارش‌ها بودند. و می‌توانست مثل آنها زودبند کند و به توافقی با جنوب برسد و مسئله را حل‌وفصل کند. اما با سادختری و به قول مارکس با تک‌بعدی‌نگری، چیزی را که درست می‌داند انجام می‌دهد. با همین نگاه به جنوب می‌رفتند یای این ماجرا ایستادند و پای این جنگ تا پیروزی هم رفت. مقایسه این روند را در مارکس هم می‌بینیم. مارکس جزو لسلی است که ۱۸۴۸ در جنبش‌های انقلابی در سطح اروپا نقش داشتند. می‌دانید که انقلاب‌ها معمولاً به صورت موج اتفاق می‌افتند. یکی از این موج‌ها ۱۸۴۸ بود. این‌ها نسل‌های تعبدی هستند که به ایده انقلاب‌های دموکراتیک به تمر نمی‌رسد. اکثرا تبعید می‌شوند و بیشترشان به آمریکا می‌روند. نه به خاطر اینکه آنجا سرزمین فرصت‌ها بود، چون امکان زندگی بیشتر بود. هم از نظر سرکوب و فضای امنیتی و هم امکانات اقتصادی برای آوردن‌ها بود و مارکس شامی آورد که در انگلستان ساکن می‌شود. مارکس احتمالاً می‌خواست به اثات تکراس برود ومعکن بود از خیلی از دنیای بین‌الملل می‌گوییم. منظور دو سوی انقلابی اطلس است یعنی اروپا و آمریکا و ماسفانه اسا و افوقا هنوز در راداز قرار نگرفتند. انترناسیونال نمی‌توانست کل اروپا باشد. انگلس بیش از اتکه راپدکال باشد. به استراتژی‌های نظامی مسلط بود، چون در ۱۸۴۸ آموزش نظامی دید و یک دوره اسلحه به دست گرفته بود. بنابراین تحلیل نظامی می‌کند در مارکاتات بین مارکس و انگلس. انگلس به‌شدت در جریان جنگ نامید است چون فکر می‌کند شمال نمی‌تواند پیروز شود. این فقط در فیلم «دو و دسته‌های نیویورک» هست. اول فیلم مهاجران تا وارد می‌شوند سربازگیری می‌کنند و به جنگ می‌فرستند. لنکرشان شکست‌خورده‌اند. همه نیروهای ضعیفی هستند که دست چپ و راستشان را نمی‌شناسند. همه افسرانشان نیرو هستند و همه سیاست‌مداران فاسد هستند. در مقابل جنوبی از جهان خودش دفاع می‌کند. آمریکا سرکوبگر جنوب اگر شکست بخورد تمام دنیا و زندگی‌اش را از دست می‌دهد. زنان‌هایشان، اشرافیان و برده‌دارانِ برتر که نیروهای برده و حمایت انگلستان. اینایا و حمایت بین‌المللی را دارند. بنابراین، انگلس در تحلیل‌های خودش می‌گوید امکان دارد شمال پیروز شود. و مارکس تاکید می‌کند که دوست عزیز می‌دانم که تو در زمینه نظامی از من مسلط‌تری و تحدا درست می‌گویی، ولی این‌هم از آموزه‌هایی است که امروز می‌توانیم یاد بگیریم. پیروزی در نهایت یک پیروزی سیاسی است نه پیروزی نظامی. ممکن است در یک دو نبرد جنوب پیروز شود، اما در نهایت کار آزاد نمی‌تواند در برابر کار برده‌گی شکست بخورد. کج‌خواج تنها نشان داده که به عقب هم می‌توان برگشت. انگلیس استراتژی نظامی انگلیس را تحلیل کسین می‌کند. مسئله انگلیس است که منجر به پیروزی شمال می‌شود. تا سال‌ها از نظر نظامی دنبال بستن بنادر بودند که راه‌های ارتباط با اروپا بسته شود و با زنرال‌های استرنو و شرایطی که می‌توانند از آنها کار بکشد. تیرشان این بوزگی را دارد. اما باید به روبی بیرون آمد؟ جالب است که رؤیای آمریکایی هم در ابتدای خودش به آزادی، فردیت و توان شکوفایی افراد اشاره داشت و به مرور زمان به کابوسی تبدیل شد که امروز به‌عنوان پیشرفت قرن بیستم یاد کردند. می‌دانید که اشاره می‌شامیم. ولی این خصلت رؤیاگونه را در خودش دارد. بنابراین شاید وسلامه مواجهه ما با جنگ داخلی، رؤیایی باشد که نمام نشد و به همین تعبیر هم عنوان کتاب «انقلاب ناتمام» است.

در جنگ‌های داخلی آمریکا دو چهره خاص‌تر و بارزجود دارد که هر دوی آنها از چهره‌های اخیری کشورهای خاص هستند. لینکلن و مارکس که با رویکردهای متفاوت به مسئله بنگه می‌کنند. اگرچه لینکلن یک چهره کارگر است و مارکس هم او را این‌طور خطاب می‌کند، اما به چهره سرمایه‌دار گرایش دارد؛ اینکه به‌نوعی شرایط را محافظه‌کارانه کنترل کند و چندان رادیکال نیست. در اینجا هم با محافظه‌کاری در مورد آزادی بردگان بودن پیش‌رو. چطور می‌شود که این دو نقدیه هم نزدیک می‌شوند؟ به‌خصوص مارکس که یک چهره رادیکال بوده و انگلس هم درکنارش به شکلی رادیکالیسم را ترغیب می‌کرده است.

دقیقاً. سیر تحول این دو را چه در رابطه با موضوعه این گره‌گاه می‌بینیم. در بازه دهه بیشته به‌ویژه در دوره جنگ داخلی ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۴، هم مارکس دچار تحولاتی می‌شود و هم لینکلن. در واقع بردگی این دو رویکرد یک‌جانبه‌گرایی خوب بود. اما با توجه به ریسک شیوع بیماری، دولت‌ها چگونه می‌توانستند دست به اقدام نزنند؟ اما آنها با این کار خود دیگر چگونه می‌توانستند به تبلیغ این فکر بپردازند که بازارها کارآمد و خودتنظیم‌گر هستند، و بهترین کار این است که گذاشت به ابزارهای خودشان متوسل شود؟ این چالشی عمیق در برابر پنداشتی اساسی بود که از دهه ۱۹۷۰ راهنمای عمل حکمرانی اقتصادی شده بود. از نگاه آدام توز این پاسخ به بحران نمایانگر این است که رژیم نئولیبرالیسم مبتنی بر خویشتن‌داری و انضباط یک تیشه‌ی دارد و معلوم شد هنگام بروز بحران مالی عمده‌ای که منافع «سیستمی» را تهدید کند، ما نه در عصر دولت محدود، بلکه در عصر دولت بسزرگ، یا قدرت اجرایی عظیم و مداخله‌گری شبه عملیات نظامی با بزشکی اورژانس، زندگی می‌کنیم. نه با نظام حکمرانی تابع قانون، بنیادهای نظام پولی نیوی به نحو تقلیل‌ناپذیری سیاسی هستند. بدون‌تردید همه کالاها دارای بار سیاسی هستند. اما پول و اعتبار و ساختار مالی انباشته روی آنها از طریق قدرت سیاسی، رسوم اجتماعی و قانون به طریقی ایجاد می‌شوند که با تولید کفش ورزشی، تلفن هوشمند و بشکه‌های نفت فرق می‌کند. در راس هرم پولی نوین، پول بدون پشتوانه قرار دارد. این پول که از طریق دولت‌ها به وجود آمده و مجاز شناخته می‌شود، «بشتوانه»ی به جز اعتبار خود به‌عنوان وسیله پرداخت ندارد. به باور آدام توز، از ۲۰۰۷ ابعاد بحران مالی بر این رابطه میان سیاست‌ورزی دموکراتیک و الزامات حکمرانی به شیوه سرمایه‌داری فشار شدیدی وارد کرده است. این فشار، بیش از هر چیز خود را نه در قالب مشارکت مردمی یا کنترل نهایی سیاست‌گذاری از طرف رهبران منتخب، بلکه در بحران احزاب سیاسی نشان داده که از نظر تاریخی نقش مبانجی بین این دو را بازی کرده‌اند. این فشار، برنامه‌های احزاب، اسحراح آنها و توان‌شان در جلب حمایت را به آزمون گذاشته و ثابت شده که هیچ‌کدام آنها توان‌شان در مدیریت بحران مالی ندارند. اگرچه موقتا به حال تعلیق درآمده بود، ولی اینک به طور ناگهان و با هیجان بازگشته است. چنین لحظاتی تشکل‌دهنده نقاط عطف در حافظه و یادآوری رویدادها هستند. اتما محرک عصر جدید: بعد از ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸، اتحادیات از وقوع سرخ‌ترین رنگ‌ها در میدان واشنگتن بودند و مارتین لوترکینگ نفر دهم یا یازدهم صحبت کرد. آن مراسم او آن سال، صدمین سالگرد اعلامیه آزادی بردگان بود و از ۱۷- ۱۸ دقیقه سخنان مارتین لوترکینگ تقریباً ۱۳ دقیقه به مسئله آزادی سیاهان و اعلامیه آزادی مربوط می‌شد. سخنرانی در چند قدمی مجسمه لینکلن صورت می‌گرفت. اشارانی که اول سخنرانی می‌کند، اشارات لینکلن در سخنرانی معروفش است که می‌گوید صد سال پیش که اعلامیه آزادی صادر شد، اعلامیه آزادی به‌عنوان یک حکم اجرایی، حتی با روی کار آمدن کندی، اولین درخواست مارتین لوترکینگ این بود که اعلامیه دوم آزادی را در قالب حکم اجرایی صادر کند. بنابراین مارتین لوترکینگ از رؤیایی صحبت می‌کند که صد سال قبل از آن محقق شده بود و می‌گوید قرار بود سیاهان آزاد شوند ولی آزاد نشدند و هنوز درگیر تبعیض و فقر هستند. چه بلایی سر این رؤیا آمد؟ جالب است که رؤیای آمریکایی هم در ابتدای خودش به آزادی، فردیت و توان شکوفایی افراد اشاره داشت و به مرور زمان به کابوسی تبدیل شد که امروز به‌عنوان پیشرفت قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه راندن‌دن احزاب به میانه‌رو شد. اینجا، بحران مالی ۲۰۰۸ زمان برکترین آنها بود: صدسالگی ۱۹۱۴. با داوری و کفت‌وگوی درباره آغاز جنگ اول جهانی با ایفا غایت عمیقی در سراسر جهان روبه‌رو شد. تاریخ‌دانان از نخستین زخم قرن بیستم یاد کردند. این کار را در شرایط منازعه جاری در اوکراین و شرق اسیا انجام دادند که ربط ویژه‌ای به دوران جنگ داشت. در بسیاری کشورها این سبب به حاشیه

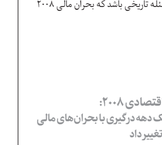

سقوط اقتصادی ۲۰۰۸: چگونه یک دهه درگیری با بحران‌های مالی جهان را تغییر داد
آدام توز
ترجمه پیروز اشرف
انتشارات اختران

شیرازه

میراث استعمار

شرق: شصت‌وهفت سال اختلاف انگلیس و ایران بر سر مالکیت چهار جزیره بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، در سال ۱۹۷۱ با برمسیت‌شناسی استقلال بحرین و بیرون رفتن بریتانیا از منطقه و سرانجام در دست گرفتن ابوموسی و دو تنب توسط ایران خاتمه یافت. کتاب «یک میراث استعماری؛ اختلاف بر سر جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک» نوشته فرهنگ مهر و ترجمه علی محمودی سرچقایی، بررسی مفصل تاریخی و تحلیلی درباره موقعیت این سه جزیره و اختلافات تاریخی بر سر مالکیت آن است. کتاب در بخش نخست به مرور کلی تاریخی این مبحث پرداخته، شامل کلیات جغرافیایی، نام‌گذاری خلیج‌فارس، دوره‌های تاریخی مختلف اعم از دوره پیش از اسلام، دوران اسلامی، دوره پساعرب، هجوم پرتغالی‌ها، نفوذ بریتانیا، انحطاط ایران و سرانجام، کشمکش ایران و بریتانیا بر سر برخی از جزایر. در بخش دو با عنوان «قواسم» چشم‌اندازی تاریخی درباره ادعای امارات متحده عربی نسبت به جزایر ابوموسی و دو تنب به اعتبار حقوق واراثتی شیوخ به‌اصطلاح قواسم شارجه و رأس‌الخیمه ترسیم می‌شود. بخش سوم، مسئله «خلیج‌فارس، ایران و بریتانیا» را مدنظر قرار داده و به نقش روسیه در رابطه ایران و بریتانیا و پیدایش شیخ‌های خلیج‌فارس و رقابت اقتصادی روسیه و بریتانیا و سیاست موازنه مثبت ایران می‌پردازد. بخش چهارم «وضعیت حقوق جزایر سه‌گانه» را شامل حق مالکیت ایران، حق مالکیت تاریخی قواسم، ادعای ایران درباره حقوق خود پس از جنگ جهانی دوم و شواهد و مدارک موجود درباره این ادعاها اختصاص دارد و سرانجام، بخش پنجم با عنوان «آخرین صحنه»، به توافق دوجانبه شارجه با ایران در تاریخ سوم نوامبر ۱۹۷۱ پرداخته که با وساطت بریتانیا، نیروهای ایرانی بدون دردسر ابوموسی را در دست گرفتند. دکتر فرهنگ مهر (آذر ۱۳۰۳- اسفند ۱۳۹۶)، حقوق‌دان و سیاست‌مدار زنزشتی ایرانی که سال‌ها در سمت‌های دانشگاهی و اجرایی فعالیت داشته، دانش‌آموخته حقوق و فلسفه از دانشگاه لندن و دانشگاه ساوت همپتون است و در سال ۱۹۵۷ به‌عنوان سرپرست بخش قراردادهای بین‌المللی به شرکت ملی نفت ایران پیوست و همچنین در جایگاه مشاور در وزارت‌های بازرگانی و دارایی نیز اشتغال داشت و مدتی عضو هیئت‌مدیره ایران در اوپک بود. از دیگر آثار او می‌توان به کتاب‌های «نقش زرتشتیان در انقلاب مشروطه» و «همرزمان من» اشاره کرد. فرهنگ مهر، مسئله ابوموسی و دو تنب را پیچیده می‌داند و معتقد است داده‌های مادی در مقاطعی تاجایز است و درواقع حقایق و شواهد مادی مربوط به بازه زمانی کوتاهی در قرن نوزدهم مهیم و بحث‌برانگیز است. منافع استعماری و مداخلات شواهد گذشته را مخدوش کرده است و از این‌رو، روشن‌شدن حقایق مادی و انتخاب قانون قابل اجرا به پژوهشی میان‌رشته‌ای و هم‌جانبه نیاز دارد که به وجوه مختلف جغرافیا، سیاست، تاریخ، اقتصاد، روابط بین‌الملل و حقوق بپردازد.

یک میراث استعماری
اختلاف بر سر جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک
فرهنگ مهر
ترجمه علی محمودی سرچقایی
انتشارات چاپخش

فلسفه و روزمرگی

«مسائل اصلی فلسفه» نوشته الیوت سوبر، درآمدی بر فلسفه برای عموم است. سوبر بیش از آنکه بخواهد به چیستی فلسفه بپردازد، در این کتاب از این موضوع می‌گوید که فلسفه چه چیزی نیست. از نظر این مؤلف، فلسفه به بنیادی‌ترین باورهای ما درباره خودمان و جهانی که در آن ساکنیم می‌پردازد. سوبر در پیامی به‌مناسبت نشست نقد و بررسی کتابش که در موسسه شهرکتاب برگزار شد، می‌گوید نوشتن کتاب «مسائل اصلی فلسفه» در اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز می‌کند. یعنی پس از آنکه دوکتاب در فلسفه زیست‌شناسی با عنوان‌های «ماهیت انتخاب» و «بازسازی تکثیر» منتشر کرده بود. حا خودم گفتم شاید فکر بدی نباشد که در کس‌گفتارهایم را که سال‌ها در دوره مقدماتی کارشناسی تدریس کرده‌ام به کتاب تبدیل کنم. تا حدی به این دلیل این طرح را انتخاب کردم که نگران بودم طرح کتاب دیگری به ذهنم نرسد. اگر طرح کتاب جدیدی برای کاری روی آن نمی‌داشتم باید با وقتم چه می‌کردم؟ مخاطب آن دوره و این کتاب دانشجویان بودند که تاکنون هرگز فلسفه نخوانده بودند. اما در دهه ۱۰ «۱۹۸۰» بود و صدت. در مدیسون دوره‌ای با درصد پایین‌تر از این در فیرست دوره‌ها بودم و تدریس این دوره فهمیدم که فلسفه در جای خوبی برای آغاز است. دانشجویان از قبل افکاری درباره این موضوع دارند. اما بعدلاود. سوبر گردن با موضوعی که برای دانشجویان هم جذاب بود هم آشنا، شروع کردن دوره را فلسفه بدین‌سر منامبی بود برای معرفی ایده‌هایی از منطق مقدماتی. مثل مفهوم اعتبار قیاسی. ایده اینکه جمله‌ها و استدلال‌ها ویژگی‌ای را نام «صورت منطقی» دارند، و کردن ایده‌ها و ارزیابی استدلال غیرفلسفی در زندگی روزانه واژه «اداه» (استدلال) و اشتر و نزاع حکایت می‌کند؛ در فلسفه یک داده؛ جیز جدایی است. چیزی است که دربارهاش بحث می‌شود. ارزیابی و شاید هم آن از لذت برده می‌شود». اهمیت کتاب سوبر پیوند مسائل روزمره با فلسفه است. رضا یعقوبی، مترجم کتاب نیز در این نشست می‌گوید مخاطب می‌تواند مسائل این کتاب را با مسائل روزمره خود ارتباط دهد و این مهم است که فرد فلسفه‌ای می‌خواند که با موفقیت‌های زندگی روزانه ارتباط برقرار کند؛ یا فلسفه‌ای بسیار درونی راندا شکل‌گیری این جریانی و پیوند فلسفه اخلاق عمومی را با سیاهان آمریکا داشت. که جرالد در جامع اسدای دوی آوردن به فلسفه و حتی کاهی روی آوردن به علم بیشتر حکم مخبر را دارد. جرالد شخص می‌خواهد از محیط اطرافش غاف